



فرمانی کیا - در دوره گرانی کاغذ و چاپ و لیتوگرافی و صحافی، وقتی نام «حسن یزدانی» صحافی قدیمی شهرک شهید رجایی به میان می آید، مشتاق می شویم برای یک دیدار رودر رو و گپ زدن درباره آنچه تا امروز زندگی پرآلوده است، به سراغش برویم. چند خیابان بالاتر از بساط دستفروشان پنجره پایین خیابان که داد می زنند و مشتری می خواهند، قرارمان در چاپخانه صفوی که مغازه های کوچک و جمع و جور است، جفت و جور می شود. خبری از کتاب های نفیس با جلد های گالینگور و عنوان های زکوب و فخیم نیست؛ اما صدای دستگاهی که مشغول کار است، تا بیرون می آید و برای ورود به داخل وسوسه مان می کند. حاجی با محاسن سفید از پشت دستگاهی که یکریز کار می کند، بیرون می آید. باین که سال ها از بازنشستگی اش می گذرد، دل از کار نبریده و وقت و بوی وقت پای کار است. می گوید: این چاپخانه هم از قدیمی های کار چاپ مشهد است و نگاهمان را می کشاند به قفسه هایی که پر از کاغذ و کارت و اعلامیه تر حیم و... است.

به گمان ما چاپ و نشر، شور و نشاط جوانی را در دل اوزنده نگه داشته است. انگار نه انگار که سن و سالی از او گذشته است و چند ماهی است که دهه هفتاد زندگی اش را پشت سر گذاشته. توی مغازه ای که صدا به صدا نمی رسد با دقت روی چهار پایه کوچک کنار در می نشیند و نگاهش را می دوزد به ضبط صوت کوچکی که روشن است. اولش رسمی و کتابی شروع به حرف زدن می کند تا اینکه ما خیالش را جمع می کنیم که می تواند راحت و صمیمی باشد؛ بی هیچ قید و بندی.

آن طور که خودش می گوید ۴۵ سال می شود که در چاپخانه های مختلف پای کار بوده و صحافی می کرده است. اولش با جعبه سازی در چاپخانه شاهین شروع کرده و بعد از یادگیری چم و خم کار جعبه سازی سراغ صحافی رفته است. علاقه نگذاشته است کار دیگری را پیش بگیرد و همین دوست داشتن عمیق و شیرین است که بعد از سال ها، کار چاپ و نشر را برایش دلچسب نگاه داشته است.

روی صحافی کلام خدا و قرآن و سواش خاص دارد و هیچ در خواستی را به این منظور رد نمی کند؛ حتی در دوران بازنشستگی.

از کارگاه جعبه سازی شروع کردم

اما اینکه چطور شد بین این همه شغل سراغ چاپخانه رفت به زعم خودش خیلی اتفاقی بوده است. می گوید: ششم ابتدایی را که تمام کردم برادر بزرگترم دستم را گرفت و آورد توی این کار. تا چشم باز کردم داخل کارگاه جعبه سازی بودم و مشغول کار درست کردن جعبه هایی که مشتری اصلی اش شیرینی فروش ها بودند؛ کار با مقواهای سنگین کار سختی بود و حق الزحمه کمی داشت. اما کار، کار بود. خدا بیا مرز برادرم می گفت تا کار سخت نکنی بزرگ و مرد نمی شوی. ۱۱، ۱۲ سالی در این مجموعه بودم و بعدتر کار را در چاپخانه تدین پی گرفتم. چاپخانه کوچکی در فلکه آب. همان ایام صحافی را یاد گرفتم. فاکتور هایی که بیرون می آمد، باید با دقت برش می خورد و صحافی می شد. برای خودش یک هنر بود. بعد از تدین سراغ چاپخانه مشهد آمدم؛ ورودی پل پنجره با حاج علی رضا رحیمی کار می کردم و باز هم همان صحافی و چاپ و نشر. البته این ها را که می گویم همه در همان چاپ اعلامیه های تر حیم و کارت عروسی خلاصه می شود؛ نه کار کتاب و درمان و...

تازه دهانش گرم شده است تا از وضعیت چاپ و تفاوت آن ها بگوید و می گوید: «چاپ قدیمی، ملخی بود که جزو چاپ های سنتی به حساب می آید. ملخی، مدرن نیست و کیفیت پایینی نسبت به چاپ افست دارد. این دستگاه در حین کار صدای بسیار جالبی دارد و از قدیمی ترین ماشین های چاپ محسوب می شود. در واقع کاربرد حروف سربی که گوتنبرگ مخترع آن بود در این شیوه چاپ ملموس تر است. فقط می تواند یک رنگ را بر روی کاغذ و مقوا چاپ کند. اگر یادتان باشد، روی جعبه های شیرینی آدرس فنادی را با رنگ مشکی و آبی و با قلمز نوشته بودند. هر چند نسل ماشین های ملخی روبه انقراض است، اما هنوز کارهایی با استفاده از ماشین های ملخی انجام می شود؛ از جمله همین کارهای کم تیراژ همچون کارت ویزیت، سر برگ و اعلامیه.

صحافی و خدمت به فرهنگ

بارها و بارها شنیده است که حال و روز کتاب و نشر خوب نیست اما اوسر رشته زیادی در این کار ندارد؛ البته می داند اگر صحافی نباشد، هیچ کدام از کارهایی که چاپ می شود، نمی توانند به نسل آینده برسند. این کار خدمت به فرهنگ این مرز و بوم است. می گوید: «آن دوران استادی نبوده است که بخواهد این ها را آموزش بدهد و همه چیز تجربی به دست ما رسیده است.»

با همین درآمد ازدواج می کند و زندگی خوبی هم داشته است و حالا هم از زندگی اش راضی است. همه جور مشتری را دیده است؛ از خریداران مایه داری که هر بهایی را بی چون و چرا قبول می کردند و می پذیرفتند و حتی انعام هم می دادند، تا مشتری هایی که با هزار نق و نوق پول پرداخت می کردند.

اجازه می خواهم از مشتری های مخصوص اش هم بگویم. آن هایی که شماره تلفن اش را دارند و هنوز هم برایشان کار صحافی کتاب و قرآن می کنند.

چاپ اعلامیه در پستوی خانه ها

خیلی کوتاه و برای لحظه ای او را به روزهای پراشتاب انقلاب می بریم تا از جریان چاپ و انتشار اعلامیه بیرسیم. می گوید: «این کار پنهانی بود و در پستوی خانه ها انجام می شد و در اختیار افراد قرار می گرفت.»

تاریخ اشتباه زمان عروسی

چهل و اندی سال کار کردن در چاپخانه با خاطرات ریز و درشتی گره خورده است که وقت یاد آوریشان چشم هایش را ریز می کند و خیره می شود به دیوار روبه رو. مکث کوتاه او صدای دستگاه را بلند و واضح به گوش می رساند و طولی نمی کشد که حاجی، خراب کردن کارت های عروسی یادش می آید و تاریخ و زمانی که اشتباهی خورده بود. لیخندی گوشه لبش می نشیند وقتی یاد سخاوت و بزرگواری صاحب مجلس می افتد که سخت نگرفته بود و آن ها با خود نویس افتاده بودند به جان کارت ها تا تاریخ روز عروسی را برای ۳۰۰ کارت اصلاح کنند.

اول مجوز بعد چاپخانه

حاجی یزدانی پرسش آخرمان را هم با حوصله پاسخ می دهد؛ اینکه اگر کسی از جوان ها بخواهد چاپخانه راه بیندازد باید چه کارهایی انجام دهد؟ «بابا جان جوان های حالا دوست دارند دکتر و مهندس شوند. کی حالا می آیند دنبال این کارها. قدیم ما با ابزار پیش پا افتاده سخت ترین کارها را یاد می گرفتیم و انجام می دادیم. اما جوان های حالا حوصله این چیزها را ندارند. علاوه بر این، برای چاپخانه اول از همه باید به دنبال مجوز باشند. می فهمید؟

سرمان را به نشانه تأیید تکان می دهیم؛ در حالی که صدای دستگاه چاپی بلند است و حاجی را بالذت و اشتیاق پای کار می کشاند.

تا چشم باز کردم داخل کارگاه جعبه سازی بودم و مشغول کار درست کردن جعبه هایی که مشتری اصلی اش شیرینی فروش ها بودند

از جعبه سازی تا صحافی قرآن
از گذشته چاپ و تکثیر
روایت صحافی کهنه کار منطقه